جلسه 164

چهارشنبه 10/11/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به مقتضای اصل عملی بود در موارد شک در تعبدیت و توصلیت.

عرض کردیم به نظر ما که قصد قربت در متعلق امر ممکن است اخذ بشود، مقام از مصادیق دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی است. و ما در اقل واکثر ارتباطی هم قائل شدیم به برائت عقلیه وهم برائت شرعیه.

قبلا عرض کنم: برائت عقلیه مورد اختلاف هست که آیا قاعده قبح عقاب بلا بیان در مولای حقیقی جاری است کما هو المشهور، یعنی در مواردی که بیان بر تکلیف نداریم عقل حکم می کند به اینکه ما امن از عقاب داریم، یا نه، عقل حکم می کند به لزوم اطاعت مولای حقیقی حتی در موارد شک، کما هو الصحیح وفاقا لجمع من الاعلام کالسید الصدر، و ما عقلا قائل به مسلک حق الطاعة هستیم. تا از مولای حقیقی که خداوند متعال است اذن در ارتکاب مشکوکات صادر نشود عقل ما را مأمون از عقاب در ارتکاب این مشکوک نمی بیند. و لااقل من عدم احراز حکم العقل بالأمن من العقاب و قبح العقاب علی ارتکاب المشکوکات. و عقاب می شود معتبر و دفع عقاب محتمل واجب است.

ولکن اختلافی که ما با مرحوم آقای صدر داریم این است که می گوئیم: در بین موالی و عبید عقلائیه ما برائت عقلائیه داریم. در مواردی که بیان از مولا تمام نشده، عقلاء عقاب عبد را قبیح می دانند. و این برائت عقلائیه توسط شارع ردع نشده است. و ارتکاز عقلاء توجه ندارد که شاید بین مولای عرفی و مولای حقیقی فرق بکند. با همان ارتکاز عرفی بین موالی و عبید عقلائیه، عقلاء در رابطه با مولای حقیقی هم با همان ارتکاز جلو می آیند و عمل می کنند و مواجه می شوند. اگر شارع این برائت عقلائیه را قبول نداشت نباید سکوت می کرد، باید ردع می کرد. و اگر ردع می کرد به ما واصل می شد. پس ما برائت عقلائیه ممضاة را جایگزین برائت عقلیه می کنیم.

ثمراتی که مرحوم آقای صدر در نظرشان هست برای انکار برائت عقلیه، دیگر پیش نمی آید. چون ما برائت عقلیه را منکر می شویم اما جایگزینش برائت عقلائیه ممضاة هست.

نیاز به دلیل لفظی نداریم، گاهی دلیل لفظی قاصر است، بخاطر تعارض و امثال آن دلیل لفظی نابود شده است. ولذا مرحوم آقای صدر قائل می شود به لزوم احتیاط، بخاطر اینکه دلیل لفظی بر برائت شرعیه از کار افتاده است. اما ما می گوئیم با اینکه برائت عقلیه را قبول نداریم برائت عقلائیه ممضاة نیاز به دلیل لفظی ندارد و او می تواند موجب برائت بشود ولو ادله لفظیه برائت شرعیه از کار افتاده باشد. در مواردی که فعلا مجالی برای توضیحش نیست.

ما در اقل و اکثر ارتباطی عرض کردیم که: بیان چون تمام نشده است بر وجوب آن جزء مشکوک مثل سوره، و لذا عقلا و عقلائا عقاب مکلف بر ترک سوره در نماز مثلا می شود عقاب بلابیان. اما اصل نماز یعنی ده جزء که نماز دارد جزء دهمش سوره است، او مشکوک است. عقاب بر ترک این جزء مشکوک عقاب بلا بیان است. اما عقاب بر ترک آن نه جزء، عقاب عن بیان هست. ولذا می گوئیم فی علم الله یا اقل واجب است یعنی نماز لابشرط از سوره واجب است، پس کسی که نماز را ترک می کند عقاب می شود بر مخالفت این وجوب اقل لابشرط. و یا فی علم الله اکثر واجب است، بنابر اینکه اکثر واجب است به حکم عقل و عقلاء تبعیض در تنجز داریم. یعنی چه؟ یعنی وجوب اکثر تارة مخالفت می شود با ترک آن نه جزء معلوم که اصل نماز است. این قبیح است و منجز است عقلا بر مکلف که مخالفت نکند این وجوب اکثر را از ناحیه ترک اصل نماز که آن نه جزء معلوم است. و لکن این وجوب نماز با سوره که وجوب اکثر است از ناحیه وجوب سوره که جزء دهم است منجز نیست.

علم اجمالی هم منحل است، برای اینکه من می دانم که این نه جزء واجب است. بیان بر وجوب این نه جزء تمام شده است. اما بیان بر وجوب جزء دهم که سوره است تمام نشده است. ولذا اقل یعنی این نه جزء منجز علی أیّ تقدیر. برای اینکه اگر اقل واجب است وجوب اقل منجز است لتمامیة البیان علیه، و اگر اکثر واجب است یعنی نماز با سوره واجب است، باز این وجوب نماز با سوره به لحاظ آن نه جزء بیان بر آن تمام شده است و منجز است. اما به لحاظ وجوب این جزء دهم بیان بر آن تمام نشده و منجز نیست.

پس وجوب اصل نماز که از آن تعبیر می کنیم به اقل، این منجز علی أیّ تقدیر. برای اینکه اگر فی علم الله اقل لابشرط واجب باشد یعنی این نه جزء واجب باشد، خب بیان تمام شده است بر وجوب این نه جزء، پس منجز است. و اگر اکثر واجب باشد یعنی این ده جزء واجب باشد، باز وجوب اکثر تبعیض در تنجز دارد، یعنی به لحاظ این نه جزء وجوب منجز است. اگر فی علم الله اکثر واجب بود کسانی که نماز را رأسا ترک می کنند مستحق عقاب هستند بر مخالفت این وجوب اکثر. کسانی که نماز می خوانند سوره را ترک می کنند، اینها مستحق عقاب بر مخالفت این وجوب اکثر نیستند. پس وجوب اقل منجز علی أی تقدیر، بیان بر او تمام است، اما نسبت به وجوب آن جزء دهم که مشکوک است بیان تمام نیست و علم اجمالی منجز نیست نسبت به او.

مرحوم آخوند که علم اجمالی را منحل نمی داند بخاطر این است که تبعیض در تنجز را در ذهنش تصور نکرده است. چرا؟ برای اینکه مرحوم آخوند می گوید شمائی که می گوئید اقل منجز علی أیّ تقدیر، چطور بعدا نتیجه می گیرید که علم اجمالی منحل است و وجوب اکثر منجز نیست؟. مرحوم آخوند می گوید می دانید این حرفتان یعنی چی؟ شما آمدید به برکت علم اجمالی به وجوب اقل لابشرط یا به وجوب اکثر گفتید و وجوب الاقل منجز علی أیّ تقدیر، پس نتیجه بگیرید که فلایتنجز وجوب الاکثر. مرحوم آخوند می گوید می دانید معنای حرف شما چیست؟ معنای حرف شما این است که اگر فی علم الله وجوب رفته بود روی اکثر، این وجوب اکثر منجز نیست. وجوب اقل لابشرط هم که معلوم بالتفصیل نیست. چون من نمی دانم اقل واجب است یا اکثر. اگر اکثر واجب باشد شما می گوئید منجز نیست وجوب اکثر. خب اگر وجوب اکثر منجز نیست یعنی فی علم الله اگر اکثر واجب بود این وجوب اکثر منجز نیست یعنی مکلف مستحق عقاب بر مخالفت این وجوب اکثر نیست. یعنی اگر نماز را هم ترک کرد نمی توانند او را عقاب کنند که لم خالفت وجوب الاکثر.

بله اگر اقل لابشرط واجب باشد آنوقت وجوب اقل منجز است، ولی اگر اکثر واجب باشد آقایانی که می گوئید علم اجمالی منحل است، این یعنی وجوب اکثر منجز نیست. پس احتمال بدهید که وجوب رفته است روی اکثر، و طبق ادعای شما وجوب اکثر منجز نیست. و معنای این حرف این است که اگر اقل در ضمن اکثر واجب بود اقل هم دیگر منجز نیست.

آقایان مخالفین منجزیت علم اجمالی، شما وقتی می گوئید علم اجمالی منحل است، معنای حرفتان این است که فلایتنجز وجوب الاکثر. مرحوم آخوند حرفش این است که می گوید لایتنجز وجوب الاکثر یعنی و لا یتنجز الاقل فی ضمن الاکثر. پس چه جور ادعا می کنید که اقل علی أیّ تقدیر منجز است و بخاطر تنجز اقل علی أیّ تقدیر می خواهید علم اجمالی را منحل کنید؟

اقول: جواب این است که بله، اقل علی أیّ تقدیر منجز است، و اگر فی علم الله اکثر واجب باشد باز اقل در ضمن این اکثر منجز است. وجوب اکثر اگر فی علم الله باشد به لحاظ آن نه جزء معلوم تنجز دارد به لحاظ آن جزء دهم تنجز ندارد. به این می گویند تبعیض در تنجز.

سؤال وجواب: تبعیض در تنجز است نه تبعیض در وجوب. ارتباطی بودن می گوید وجوب ارتباطی است منافات ندارد که تنجزش تبعیض بردار باشد. و لذا به مرحوم آخوند عرض می کنیم جناب آخوند! درست است، اقل منجز علی أی تقدیر، چه اقل لابشرط واجب باشد، اقل منجز است، و چه اکثر واجب باشد، باز وجوب اکثر به لحاظ آن نه جزء که اقل هست در ضمنش باز منجز است. فقط به لحاظ آن جزء دهم که مشکوک است منجز نیست چون بیان بر او تمام نیست. و این منشأ انحلال علم اجمالی می شود. اگر اکثر واجب باشد نماز بی سوره فائده ندارد به لحاظ سقوط امر، ولی اگر نماز بی سوره را ترک کنی مستحق عقابی. بخاطر معصیت وجوب اکثر. اما آن کسی که نماز می خواند سوره را ترک می کند، او مستحق عقاب بر مخالفت وجوب اکثر نیست.

سؤال وجواب: کسی که مخالفت می کند وجوب اکثر را دو گونه است: یکوقت مخالفتش به ترک نماز است رأسا، او مستحق عقاب است. چون او بیان تمام بر او تمام شد و مخالفت کرد با تکلیف واصل. او می دانست به هر حال این نه جزء واجب است یا لابشرط و یا در ضمن اکثر. و اگر این نه جزء را ترک کند عقاب او عقاب بلابیان نیست. اما اگر سوره را ترک کند، عقاب او که چرا سوره را ترک کردی عقاب بلابیان است.

و این نتیجه اش این می شود که علم اجمالی به لحاظ تنجیز وجوب آن جزء مشکوک منحل می شود و دیگر منجز وجوب مشکوک که سوره است نخواهد بود چون بیان بر او تمام نشده است. اما آن نه جزء که می دانیم واجب هستند، آنها بیان بر آنها تمام شده و منجز هستند، علم اجمالی منحل شد. چرا؟ برای اینکه آن نه جزء که اسمش اقل هست منجز علی أی تقدیر. یعنی چه اکثر واجب باشد و چه اقل واجب باشد این نه جزء منجز است. اما نسبت به آن جزء دهم که مشکوک است این علم اجمالی منحل می شود، چون بیان بر وجوب آن جزء دهم ما نداریم.

این به لحاظ انحلال علم اجمالی. علم اجمالی انحلالش به تبعیض است و به تعبیر دیگر توسط در تنجز پیش آمد، یعنی این علم اجمالی منجز لوجوب الاقل و لیس منجزا لوجوب الجزء الزائد المشکوک که بیان بر او تمام نیست.

اما این چیزی که مرحوم آخوند فرمود که شک داریم اگر نماز بی سوره بخوانیم استیفاء کرده ایم غرض مولا را یا نه، خب جناب آخوند! شک کنیم چه می شود؟ عقل تحصیل غرض مولا را در صورتی لازم می داند که بیان قائم بشود بر مقدار غرض مولا. که بیان قائم بشود که غرض مولا این است. غرض مولا این است که ساب النبی کشته بشود. حالا من نمی دانم قتل ساب النبی با این رخ می دهد که او را شمشیر بزنیم، یا نه اگر او را داخل استخر بیندازیم هم کشته می شود. نمی دانیم. بله، غرض مولا تعلق گرفته است به قتل ساب النبی، نمی دانیم انداختن ساب النبی در استخر موجب قتل او می شود یا نه. بله اینجا بلااشکال شک در محصل است و باید احتیاط کنیم تا یقین کنیم که ساب النبی را کشتیم.

اما در جائی که مقدار غرض مولا مشخص نیست، بیان تمام نشده بر او، کی عقل به من می گوید باید احراز کنی غرض مولا که بیان بر او تمام نشده استیفاء شده است؟ عقل همچنین چیزی نمی گوید. عقل می گوید آن مقدار که بیان بر او تمام شد انجام بده، آن مقداری که بیان بر او تمام نشده لازم نیست انجام بدهی ولو شک در حصول غرض مولا داشته باشی. مهم نیست.

سؤال وجواب: برفرض نتواند تمام غرضش را هم بگوید باز بالاخره بیان تمام نشده بر اینکه غرض مولا موقوف است بر اتیان این جزء مشکوک. علاوه بر اینکه مولا می تواند غرضش را بگوید ولو به نحو إخبار.

پس به نظر ما برائت عقلیه وبه تعبیر دیگر برائت عقلائیه ممضاة در اقل و اکثر ارتباطی جاری است، در بحث تعبدی وتوصلی هم جاری است. چرا؟ برای اینکه می گویم مولا! بیان که تمام نشده بود بر دخالت قصد قربت در غرض تو، بنابر نظر کسانی که محال می دانند که قصد قربت در متعلق امر اخذ بشود. بنابر نظر ما که ممکن می دانیم اخذ قصد قربت را در متعلق امر، می گوئیم بیان تمام نشده بود بر اخذ قصد قربت در متعلق امر. اگر ما را عقاب کنی که چرا قصد قربت نکردی می شود عقاب بلابیان. شک دارم که غرض تو تحصیل شد یا نه، خب بیان تمام نشده است بر اینکه قصد قربت در غرض تو دخیل است. و می توانستی به ما بگوئی که ایها الناس قصد قربت در غرض من دخیل است. این را که می توانستی بگوئی. اگر هم لازم باشد در جریان برائت تمکن مولا از بیان، مولا از بیان تمکن داشته است.

پس اجرای برائت عقلیه و یا عقلائیه ممضاة هیچ مشکلی ندارد.

سؤال وجواب: هیچ غرض مولا استیفاء هم نشود مهم نیست، مهم این است که می گوئیم مولا تو حق نداری مرا عقاب کنی. چرا؟ برای اینکه آن مقداری که بیان بر او تمام بود آوردم. آن مقداری که نیاوردم بیان بر او تمام نبود.

اما برائت شرعیه. در اقل و اکثر ارتباطی ما اینجور گفتیم که برائت از وجوب اکثر جاری است بلامعارض. یعنی برائت می گوید مثلا دفن میت با قصد قربت واجب نیست. و معارضه نمی کند این برائت از وجوب اکثر با برائت از وجوب اقل لابشرط. چرا؟ برای اینکه این برائت از وجوب اقل لابشرط چه چیزی می خواهد بگوید؟ اگر می خواهد بگوید تو مجازی کلا نماز را ترک کنی، اینکه می شود ترخیص در معصیت وترخیص در مخالفت قطعیه. و شأن اصل عملی این نیست که ترخیص در مخالفت قطعیه بدهد. چون جایگاه اصل عملی در موارد شک است. اگر من یقین دارم این کار من معصیت است که اصل عملی کاری نمی تواند بکند.

اگر این اصل برائت از وجوب اقل لابشرط می گوید من جاری می شوم تا بگویم اقل لابشرط واجب نیست پس اکثر واجب است، خب اینکه می شود اصل مثبت. اصل مثبت حجت نیست. علاوه بر اینکه با امتنانیت برائت نمی سازد، که برائت از وجوب اقل اثرش این باشد که احتیاط کن اکثر را بیاور. پس این برائت از وجوب اقل هیچ اثری ندارد. فیجری البرائة عن وجوب الاکثر بلامعارض.

اما حالا نماز خواندم بدون سوره، ایشان می گوید استصحاب می کنیم بقاء وجوب نماز را. قبلا نماز بر من واجب بود، اگر نماز با سوره بخوانم، یقینا امتثال شد و امر ساقط شد، اما اگر نماز بدون سوره بخوانم شک دارم که امر ساقط شده است یا نه، استصحاب می گوید امر مولا هنوز ساقط نشده است.

جوابش این است که: این استصحاب از آن علمی که قبل از نماز داشتم که بالاتر نیست. قبل از نماز علم داشتم به وجود تکلیف. وآن علم به وجود تکلیف منجز نبود چون برائت از وجوب اکثر جاری شد بلامعارض. الان نوبت رسیده به استصحاب وجوب. خب این استصحاب وجوب که الان جاری می کنید آیا نمی تواند اثبات کند وجوب اکثر را، چون اصل مثبت است. شاید وجوب رفته است روی اقل، و اگر وجوب رفته روی اقل که دیگر این استصحاب منجز نیست، چون قبلا اقل را بجا آوردم. احتمال هم که می دهید که وجوب تعلق گرفته به اقل، دیگر منجز اکثر نیست. چرا؟ برای اینکه اولا قبل از نماز که علم وجدانی داشتم وجوب هست منجز اکثر نشد، حالا که استصحاب دارد وجوب جامع را اثبات می کند که به طریق اولی منجز نیست. وانگهی این استصحاب وجوب اثبات می کند وجوب مردد بین اقل و اکثر را، خب یک طرفش را قبلا آورده ام.

این مثل این می ماند که من اول همینجوری اکرام می کنم زیدا را. بعد یک مخبر ثقه ای به من می گوید فلانی می دانی مولا به تو گفته اکرم، می گویم بعدش چی گفته؟ می گوید یادم نیست، نمی دانم مولا گفت اکرم زیدا یا گفت اکرم عمروا. اما یک اکرمی گفت نمی دانم گفت زیدا یا گفت عمروا. این علم اجمالی اش منجز نیست تا چه برسد به استصحاب. چرا؟ برای اینکه شاید مولا گفته اکرم زیدا که قبلا اکرامش کردم. حتی استصحاب کنی آن وجوب اکرامی که قبلا بود الان هم هست، اما او اثبات نمی کند که آن وجوب اکرام تعلق گرفته است به اکرام عمرو. اصل مثبت است. شاید آن وجوب اکرام تعلق گرفته به اکرام زید. و اگر آن وجوب اکرام تعلق گرفته باشد به اکرام زید او منجز نیست چون طلب حاصل است قبلا اکرام کرده ام زید را. می شود جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز. علم به همچنین وجوبی که شاید متعلقش اکرام زید باشد که قبلا اکرامش کردم و دیگر نیاز به اکرام او نیست و طلب حاصل می شود و قابل تنجیز نیست، علم به همچنین وجوبی منجز نیست فضلا از استصحاب. چون استصحاب که اثبات نمی کند تعلق وجوب را به آن فردی که هنوز اکرام نکردم. شاید متعلق وجوب اکرام زید باشد. چون بخواهید بگوئید متعلق وجوب اکرام عمرو است می شود اصل مثبت. شاید متعلق وجوب اکرام زید باشد. اگر متعلق وجوب اکرام زید باشد قابل تنجیز نیست اکرام زید، چون او را قبلا اکرامش کردم. علم به همچنین وجوب مرددی منجز نیست فضلا از استصحاب.

اینجا هم استصحاب می کنید بعد از نماز بی سوره که خواندید آن وجوب نمازی که قبلا بود استصحاب می گوید هنوز هم آن وجوب هست. اما این وجوب به چه چیزی تعلق گرفته است. آیا این وجوب تعلق گرفته است به نماز با سوره؟ اینکه اصل مثبت است. شاید آن وجوب تعلق گرفته به نماز لابشرط از سوره. واگر آن وجوب تعلق گرفته به نماز لابشرط از سوره قابل نیست که تنجیز کند نماز لابشرط از سوره را، چون دو دقیقه قبل خواندم، معنا ندارد او را تنجیز بکند.

پس به نظر ما در اقل و اکثر ارتباطی هم برائت عقلیه جاری است و هم برائت شرعیه.

در تعبدی و توصلی هم، هم برائت عقلیه جاری است و هم برائت شرعیه، چه قائل بشویم که قصد قربت در متعلق امر ممکن است اخذ بشود و چه قائل بشویم که ممکن نیست اخذ بشود. چون اگر قائل بشویم ممکن نیست اخذ بشود، باز می گوئیم عقاب بر ترک قصد قربت در این عمل عقاب بلابیان است. بله اگر قصد قربت نکنیم شک داریم در سقوط امر، شک داریم در سقوط غرض، ولکن بیان تمام نشده است بر این مطلب که دخالت دارد قصد قربت در غرض مولا. عقابش می شود بلابیان. اگر هم بگوئید شرط برائت عقلیه تمکن مولا از بیان است، خب مولا متمکن از بیان هست ولو خبر بدهد از دخالت قصد قربت در غرضش. خبر که می تواند بدهد. إخبار از دخالت قصد قربت در غرض که هیچ کس نگفته محال است.

برائت شرعیه هم جاری است. از چی؟ از دخالت قصد قربت در غرض مولا. نمی گوئیم از جزئیت ویا شرطیت قصد قربت، تا بگوئید قصد قربت محال است جزء یا شرط باشد بنابر نظر مشهور. اگر می گوئید ممکن نیست قصد قربت جزء یا شرط باشد برائت جاری می کنیم از دخالت قصد قربت در غرض مولا. و این برائت مؤمّن هست.